

جلسه نهم

توحید در ایدئولوژی اسلام

جمعه ۵ مهرماه ۱۳۵۳

۱۰ رمضان المبارک ۱۳۹۴



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ
كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ
اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾

سوره مبارکه بقره

الهی می گوید ماورای آنچه ما می بینیم، حقیقتی هست برتر و عظیم تر از آنچه مشاهده می کنیم و اگر آن حقیقت نمی بود، این پدیده ها صورت نمی گرفت. مادی می گوید نه؛ ما غیر از آنچه که می بینیم، نمی توانیم به چیزی معتقد و پایبند شویم. در لابراتوارها و آزمایشگاه ها هم هرچه که گشتیم، از این موجودی که شما می گوئید اثری و خبری ندیدیم. دعوای مادی و الهی بماند برای کتابها و بحث هایی که مخصوص این جهت هستند.

ما عقیده مان این است که مادیون روزگار ما - کار به دیموکرات تاریخ نداریم، دیمقراطیس^۱ یا فلان دانشمند مادی ملحد دیگر که ده قرن پیش،

۱. دیموکرات یا دیمقراطیس، (۳۷۰-۴۶۰ ق.م) فیلسوف شهیر یونانی است. او معتقد بود که اشیاء از اجزای کوچک غیر تجزیه پذیری به نام اتم تشکیل شده است. اعتقادی به وجود روح نداشت و آن را وابسته به مغز بشر می دانست؛ فکر می کرد تنها چیزی که وجود دارد، اتم و ماده است، لذا او را مادی گرا می نامند.

بیست قرن پیش، سی قرن پیش، زندگی می‌کرده، با او بحثی نداریم، او مُرد و استخوانش هم خاک شد - معتقدیم که مادی زمان ما، اگر می‌گوید خدا نیست، اگر معتقد است که ماورای این عالم، حقیقت دیگری وجود ندارد، در حقیقت چون از مکتب الهی سرخوردگی فکری و سرخوردگی روحی دارد، این حرف را می‌زند. او چون معتقد است که بنای امروزی جهان و ادارهٔ انسان‌ها و استقرار عدل و برداشتن تبعیض، جز در سایهٔ یک طرز فکر مادی و ماتریالیستی^۱ امکان ندارد، از این نظر از مکتب الهیون رو برمی‌گرداند. اگر چنانچه در وضع فکری آن کسانی که به بعضی از ایسم‌های زمان ما، از پنجاه، شصت سال پیش به این طرف، گرویده‌اند، درست دقت بکنیم، یک مطالعه‌ای بکنیم، می‌یابیم که مطلب همینیست که ما عرض کردیم. نه از باب این است که با خدا یک لَجی دارند، یا چون استدلال قانع‌کنندهٔ فکری بر وجود خدا ندارند، خدا را رد کرده‌اند یا قبول نکرده‌اند. غالباً استدلال فکری بر آن طرف قضیه هم نیست، بر نفی خدا اصلاً استدلالی وجود ندارد، نه حالا و نه در گذشته. یک نفر را شما پیدا نمی‌کنید که بگوید من می‌گویم خدا نیست به این دلیل، یک نفر! در میان تمام مادیون عالم، از روز اول تا حالا، یک نفر نیست که بگوید من ثابت می‌کنم خدا نیست به این دلیل. کسی که در این زمینه سخنی دارد، می‌گوید من برایم ثابت نشده که هست،

۱. ماتریالیسم یا مادی‌گری، نوعی جهان‌بینی است که در آن هر چیزی ماورای ماده و محسوسات انکار شده و هستی برابر با ماده فرض می‌شود.

نفهمیدم، قبول نکردم استدلالِ بودنش را. و قرآن هم به همین حقیقت اشاره می‌کند: **﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾**^۱ اینها فقط دنبال پندار و گمانند، و الا نمی‌توانند خدا را با دلیل نفی بکنند.

پس بر اثر نداشتن یک فلسفه خردپسند نیست، بر اثر داشتن یک فلسفه خردپسند در طرف مادی‌گری هم نیست، آنچه که هست، این است در مورد مادی روزگار ما، و این نکته‌ای است. علت گرایشش به چیزی که به آن مکتب مادی می‌گویند، این است که خیال می‌کند، امروز این مکتب مادی، بهتر می‌تواند دنیا را اداره کند. می‌گویند بهتر می‌تواند ظلم را از بین ببرد، بهتر می‌تواند تبعیض و نابرابری را نابود کند، بهتر می‌تواند ظلم و خودکامگی را ریشه‌کن و زایل و فانی کند. می‌گویند دین این کارها را نمی‌تواند بکند. چرا می‌گویند دین نمی‌تواند این کارها را بکند؟ برای خاطر اینکه از دین، از مفهوم شایع و رایج دین، چیزی نمی‌داند، جز آنچه که در دست مردم کوچه و بازار، به صورت سنتی و تقلیدی مشاهده کرده؛ خلاصه از دین خبری ندارد، اطلاعی ندارد. اگر از او بپرسند دین چیست؛ یک سلسله مظاهری را اسم می‌آورد، می‌گویند اینها دین است؛ و چون اینها مخدر است، چون اینها برادر و برابر با ظلم و ظالم است، چون اینها نمی‌تواند گِره‌ای از کار فروبسته مردم بگشاید^۲، پس رها کن.

پیداست که وقتی با یک‌چنین منطقی انسان روبه‌رو می‌شود، بهترین

۱. سوره مبارکه جاثیه / آیه ۲۴

۲. بُوَد آیا که در می‌کده‌ها بگشایند / گره از کار فرو بسته ما بگشایند (حافظ)

پاسخ و درست‌ترین پاسخ این است که بله؛ اگر دینی را پیدا کردید که با ظالم ساخت، با مستبد همکاری کرد، با مظلوم یک لحظه کنار نیامد، یک گره از کار فروبسته مردم نگشود، برای امروز و فردای مردم، خشخاشی، ذرهٔ مثقالی،^۱ سود نداشت؛ تو هم از طرف ما وکیل، اگر چنین دینی را پیدا کردی، هرجا پیدا کردی، ردّش کن، یک لحظه این دین را نپذیر. برای خاطر اینکه دین اگر از سوی خداست، این جور نیست. دینی که خدا می‌فرستد آلفی که نیست، نشانه دارد، خصوصیت دارد، مهر استاندارد دارد، اگر این مهر استاندارد با یک دینی تطبیق کرد، آن را ما قبول می‌کنیم، اگر تطبیق نکرد، قبول نمی‌کنیم. (که من دربارهٔ نبوت و نبی، وقتی که صحبت بکنم ان‌شاءالله در سلسلهٔ بحث‌های قرآنی، این معنا را آنجا شاید با تفصیل بیشتری به عرض برسانم.)

قرآن می‌گوید ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾^۲ فرستادیم پیامبران خود را با برهان‌های روشن، ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾ با آنها مجموعهٔ فکری و وسایل عملی را، وسایلی که بتواند میان مردم، در اختلافاتشان حکم کند و قضاوت کند، به طرف مردم فرستادیم. چرا این کارها را کردیم؟ ﴿رُسُلَنَا﴾، نه فقط یک پیغمبر، نه فقط موسی، نه فقط پیغمبر خاتم، نه فقط عیسی، ﴿أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا﴾ همهٔ پیغمبرها با این منظور و با این ایده و با این هدف فرستاده شدند. چیست آن هدف؟ ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ تا انسان‌ها

۱. خیلی ناچیز

۲. سوره مبارکه حدید / آیه ۲۵

بر اساس قسط و عدل و داد زندگی بکنند. دین این است. اگر دینی دیدی که در جهت عکس فلسفه ادیان حرکت می‌کند، بدان یا الهی نیست یا خرابش کردند. اگر دیدید برخلاف فلسفه و جهت مشی پیغمبران الهی و رسولان الهی دارد مشی می‌کند، بدان که مسلم زائیده وحی پروردگاری و پیغمبران نیست. این خیلی روشن است.

پس ای مادی! - روی سخن با آنهاست - ای مادی! ای کسی که می‌گویی من دین را دیدم که از اداره اجتماعات بشری ناتوان است؛ می‌پرسیم کدام دین را؟ دین اسلام را؟ اسلام راستین را؟ وحی محمدی را؟ شیوه زندگی حاکمانه علوی را؟ اینها را دیدی با اداره امور انسان‌ها مغایرت دارد؟ بیا ثابت کن، کجایش مغایرت دارد؟ اسلامی که می‌آید تبعیض را برمی‌دارد، اختلاف طبقاتی را در بحبوحه اختلاف طبقاتی جهان نفی می‌کند، ثروت‌های تقسیم شده به ناحق را روی هم می‌ریزد و سرانه تقسیم می‌کند، فرصت‌ها و امکانات برابر به بشر می‌دهد، حکومت را از دست طواغیت بشری می‌گیرد و به دست قانون عادلانه خدا می‌سپارد، انسان پست را، انسان توسری‌خور را، انسان برده‌گیر و برده‌شو را، انسانی را که برای خاطر یک کلمه حرف، برای خاطر یک آفرین، برای خاطر یک فیس^۱ پول، دست به پست‌ترین جنایت‌ها می‌زد، این انسان پست و ذلیل و خوار را تکریم می‌کند، بالا می‌آورد، عزیز می‌کند، او را با فضائل اخلاقی و انسانی می‌آراید. و این همه را، در سایه یک نظام عادلانه و متقن تأمین می‌کند.

تربیت فردی هم نیست تربیت پیغمبر؛ دست یکی یکی را بگیر و ببر گوشه صندوق خانه بنشان، به گوشان ورد بخوان تا درست بشوند، تا آدم بشوند، این جوری هم نیست؛ موعظه گری هم نیست که پیغمبر بنشیند به مردم موعظه کند؛ مردم این جوری بد است، آن جوری کنید؛ نظام اجتماعی است. پیغمبر، در فضای جاهلی آن روز شالوده اجتماع اسلامی را مثل پولادی مستحکم، با شکل و قالبی معین، ریخت. بعد انسان‌ها را آورد در این قالب، انسان‌ها را آورد در این مسیر و در این مجرا. و در این مسیر آوردن همان بود و آدم شدن و انسان شدن همان. پس اگر می‌گویی دین اسلامی که دین واقعی اسلام است، با این خصوصیات است، این جور می‌گویی که با ترقی انسان و با عدالت و با استقرار امنیت و با تأمین نیازهای بشری، با همدیگر هم‌تراز نیستند، نه؛ این را قبول نداریم، این بی‌انصافی است، این بی‌انصافی است.

اگر دانشمندی که در محیط پوشالی مسیحیت رشد کرده است و از مظاهر دینی، جز شفاعت‌های دروغین مسیح و بخشش گناه و فروختن قباله‌های بهشت با پول، چیزی ندیده است، او اگر به خود حق می‌داد راجع به دین این حرف را بگوید، تو که صدسال، هشتادسال، پنجاهسال بعد از او داری زندگی می‌کنی و در دورانی زندگی می‌کنی که اسلام کم‌وبیش دارد خودش را نشان می‌دهد، و شیرین‌ترین و عزیزترین جلوه‌های انسانی را در افق جهان از خود بروز داده است و می‌دهد، تو حق نداری این حرف را بزنی. اگر این است مُرادت، نه، این درست نیست. اما اگر می‌گویی دین‌های پوشالی،

دین‌های دروغی، دین‌های خوش‌ظاهر و بدباطن، دین‌هایی که مردم را همه‌جا به زخوت‌ها و انظلام‌ها^۱ و بدبینی‌ها و تفرقه‌ها و برادرکشی‌ها می‌کشاند، دینی که به فقیر می‌گوید اگر غنا نداری، اگر پول نداری، نمی‌خواهد در راه پول تلاش کنی، و به غنی می‌گوید درمقابل آنچه داری، یک مقداری به کلیسا یا فلان مؤسسه مذهبی دیگر بده، کفاره همه ظلم‌هایی که در راه تحصیل این پول مرتکب شدی خواهد بود؛ اگر این دین را می‌گویی، این را ما هم با تو هم صداییم و هر دو پیرو قرآنیم، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از عالمان و زاهدان یهودی و مسیحی اموال مردم را بدون استحقاق می‌خورند، ﴿لِيَأْكُلُونَ﴾، به این هم اکتفا نمی‌کنند، ﴿وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ راه مردم را هم به سوی تکامل و تعالی می‌بُرند. کاش پولشان را می‌گرفتند می‌خوردند، راهشان را باز می‌گذاشتند. پولش را هم می‌خورد، راهش را هم می‌بُرد. این را قرآن دارد می‌گوید. ما هم با تو هم صداییم، آن دینی که آن جوری باشد، دین نیست. آن دینی که آن جوری باشد، هر بی‌دینی‌ای از آن بهتر است؛ برای خاطر اینکه بی‌دینی‌ها احياناً دیگر کمک‌کار ظلم‌ها و ستم‌ها نمی‌شوند، اما این چنین دینی وسیله‌ای، عصایی، سلاحی در دست آنها هم ممکن است بشود.

۱. (رخ و سستی، (ظالم) ستم کشیدن، پذیرفتن ظلم

۲. سوره مبارکه توبه / آیه ۳۴

خب، این به طور خلاصه یک کلیاتی بود در زمینه اعتقاد به توحید، به صورت یک بینش، به معنای پاسخ به یک سؤال، آیا خدا هست یا خدا نیست؟ آیا ماورای این عالم ماده خبری هست؟ دست قدرتی هست یا نیست؟ در مقام پاسخ به این سؤال گفتم که الهی این جور می گوید، مادی آن جور می گوید و جنگ الهی و مادی را عذر بنه^۱ و بگذار برای کتابها، آن مقداری که به ما ارتباط پیدا می کرد، در دو کلمه گفتیم.

خب، نکته بسیار مهم (که بنده اگر چنانچه امروز نتوانم همه این بحثی را که در اینجا نوشتیم بگویم مانعی ندارد، برای خاطر اینکه این بحث دنباله خواهد داشت، فردا هم با شما هستیم ان شاء الله اگر خدا بخواهد. این مطالبی که به صورت مُقدمی و به صورت کلیات مطلب باید همگان بدانند، آنها را بایستی بگویم. چون روز جمعه است، بعضی از آقایان ممکن است که امروز توانسته باشید بیایید، فردا نتوانید) یک مسائلی است که برای همه، در زمینه تفکرات اسلامی لازم است، اینها را باید همه بدانند، باید بفهمند. یکی اش این است؛ من می گویم آقایان، توحید را که مطرح می کنید، به صورت یک پاسخ خشک ساده به یک سؤال علمی و مغزی مطرح نکنید؛ بلکه به صورت یک مسئله ای که دانستنش و ندانستنش حیاتی است، تعیین کننده است، آن جور مطرح کنید. حالا توضیح می دهم.

۱. به معنای رها کردن؛ برگرفته از این بیت حافظ:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

یک وقت شما در یک راهی دارید می‌روید؛ با یک رفیقی، با یک همسفر و همگامی، در یک راهی دارید حرکت می‌کنید و می‌روید، با همدیگر بحثان می‌افتد. شما می‌گویید که آقا، زمین‌های دو طرف این جاده به نظر من شوره‌زار است، اصلاً در اینجا محصولی به دست نمی‌آید. او می‌گوید نه آقا، زمین‌های دو طرف این جاده اتفاقاً آمادگی کاملی دارد برای کشت فلان چیز. شما می‌گویید، او می‌گوید؛ شما دلیل می‌آورید، او دلیل می‌آورد؛ خب، این بحث چقدر اهمیت دارد؟ دارید می‌روید دیگر. اتومبیل آقایان با سرعت صدوبیست دارد از این جاده رد می‌شود. نه الان بناست بنشینید آنجا خاکش را آزمایش کنید، نه بناست یک‌تکه از این زمین‌ها را بخرید تا بعد بیایید اینجا چغندرکاری کنید، نه بناست استشهاد و استعلامی را که دربارهٔ این زمین‌ها می‌شود جواب بدهید، هیچ اثری برای شما ندارد این سؤال و جواب. همین اندازه؛ پاسخیست به یک سؤال، جوابیست درمقابل یک مطلبی که مطرح شده است و بس، هیچ چیز دیگری نیست. چنانچه شما گفتی و ثابت کردی که این خاک‌ها لم‌پزرع^۱ و بی‌حاصل است، یا او ثابت کرد که نه‌خیر، اینجاها چغندر بسیار عالی و جالبی درمی‌آید و سبز می‌شود؛ هرکدام از شماها که حرفتان را ثابت بکنید، راهتان، کارتان، حرکت کنونی‌تان تغییری پیدا نمی‌کند. این جور نیست که اگر ثابت شد لم‌پزرع است، بگویید خب، حالا که لم‌پزرع است پس برگردیم، نه‌خیر؛ به اینجا کاری نداشتید، یا

اگر ثابت شد که اینجا حاصلخیز است، بگویید خیلی خوب، حالا که حاصلخیز است، بیا دو رکعت نماز پای این زمین حاصلخیز بخوانیم، نه خیر؛ هیچ تأثیری ندارد. اگر شما غالب بشوید و ثابت کنید حرفتان را، او غالب بشود و ثابت کند حرفش را، هیچ‌گونه تأثیری در حرکت شما، در این سفری که دارید می‌روید، در آینده شما، در رفاقت شما، در هیچی ندارد. این یک جور بحث، یک جور سؤال، یک جور پاسخ به یک سؤال.

یک وقت هست که شما دو نفر، در ماشین نشستید، همین ماشین با همین سرعت در همین جاده دارد حرکت می‌کند، یک‌هوا رفیقتان می‌گویند که به نظر من این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به شمال، درحالی‌که هدف شما جنوب است. شما می‌گویید نه خیر آقا، این جاده‌ای که ما داریم می‌رویم، می‌رسد به جنوب. او می‌گوید نه، شما می‌گویید نه؛ این بحث بین شما دو نفر در می‌گیرد. اگر او ثابت کند حرفش را، سر ماشین را باید برگرداند، از این طرف باید رفت، این طرف کاری نداشتی.

اگر شما ثابت کنید حرفتان را، با همین رویه، با همین روش، بلکه یک‌خرده هم تندتر، بایستی راهتان را بگیرید و پیش بروید. الآن همین دودلی میان شما و دو زبانی که به وجود آمد، اولین اثرش این است که راننده پایش می‌رود روی ترمز، یک‌خرده شلش می‌کند؛ ببینیم حالا کجا می‌رویم، بالاخره به مقصد می‌رسیم یا نمی‌رسیم. این را می‌گویند سؤال و جوابی و بحثی که پاسخ آن بحث و نتیجه آن بحث، تعیین‌کننده است.

بحث توحید این‌جوری است.

آن جوری که مردم عادی و معمولی، یا بی‌کاران اجتماعی و افراد غیر مسئول و غیر متعهد، توحید را مطرح می‌کنند، فرق دارد با آن جوری که یک آدم متعهد باید مسئله توحید برایش مطرح بشود. یک آدم غیرمتعهد و غیرمسئول توحید را این‌جوری مطرح می‌کند؛ آیا خدایی هست یا نیست؟ خوب، حالا هست، چه کار کنیم؟ نیست، چه کار کنیم؟ در وضع زندگی چه تأثیری، در نظام اجتماعی چه تغییر و تبدیلی ایجاد می‌کند؟ اگر خدا بود، وضع سیستم سرمایه‌داری فلان قدرت بزرگ یا فلان ابرقدرت چه جوری می‌شود؟ رئیس‌جمهوری که سر کار آمد در فلان کشور، اگر معتقد بود خدا هست، چه جوری عمل می‌کند؟ اگر معتقد بود خدا نیست، چه جوری عمل می‌کند؟ آیا هیچ فرقی می‌کند؟ خداشناسی و خداپرستی‌ای که قبول کردن یک طرف در او، در سرنوشت کارتل‌ها^۱ و تراست‌ها^۲ و سرمایه‌داری‌ها و تبعیض‌ها، تفاوتی و اثری نگذارد؛ آن خداپرستی، آن اعتقاد به توحید، مثل اعتقاد به حاصلخیز بودن این زمینی‌ست که از کنارش داریم می‌گذریم، برای ما فایده‌ای ندارد، اثری ندارد. چه فایده دارد که فلان رهبر سیاسی فلان کشور، معتقد به خداست، درحالی‌که خداپرستی برای او فقط یک پاسخی به یک

-
۱. به شرکت‌هایی گفته می‌شود که در یک زمینه فعال هستند و با توافق در مورد تقسیم بازار میان خود، حجم تولید و قیمت کالا، بازار آن کالا را برای خود انحصاری می‌کنند.
 ۲. از اتحاد چند شرکت که کالایی مشابه هم تولید می‌کنند، به‌وجود می‌آید. در تراست سهام شرکت‌های عضو، جدا و مشخص است، اما امکانات همگی در اختیار تراست قرار داده می‌شود.

سؤال خشک مغزیست و نه چیزی بالاتر؟ آن وقتی خداپرست بودن، موحد بودن، برای یک رهبر سیاسی، برای یک آدم معمولی، برای یک جامعه، برای یک ملت، برای یک جمعیت و یک گروه مهم است، مؤثر است، مفید است، لازم است، حیاتیست، که توحید را برای خاطر آثارش، برای خاطر آنچه بر توحید مترتب می‌شود، برای نظامی که توحید پیشنهاد می‌کند، برای شکلی از زندگی که توحید ارائه می‌دهد، برای این چیزهایش مطرح کنند و بفهمند و درک کنند. این خیلی مسئله مهمیست به نظر ما.

ما به خیالمان می‌آید که توحید یک چیزیست که فقط در مغزمان بایستی روشن کنیم، مسلم کنیم؛ به زندگی که رسیدیم، این توحید در زندگی دیگر هیچ اثری ندارد؛ اگر هم اثر داشته باشد، در زندگی شخصیست، در زندگی اجتماعی نیست. بنده موحد هم که باشم، همان سرمایه و همان اتومبیل و همان شرکت و همان کارخانه و همان وضع رابطه با کارگر و همان وضع رابطه با زمین را خواهم داشت که اگر موحد نمی‌بودم. شما ببینید در کشورهای سرمایه‌داری عالم، در این قدرت‌های عظیمی که نامشان و آوازه‌شان شرق و غرب را پر کرده، دو نفر آدم سرمایه‌دار را، دوتا تاجر بزرگ را، دوتا کارخانه‌دار بزرگ را، دوتا از این سلطان‌های صنایع را به قول خودشان، در نظر بگیرید، یکی را فرض کنید معتقد است به خدا، یکی را مادی؛ در رفتار اینها چه تفاوتی هست؟ حالا اگر چنانچه آن کسی که معتقد به خداست، روز یکشنبه رفت به کلیسا

و چند شاهی^۱ پول هم به آن راهب آنجا داد، که یک مقدار از گناهانش را برایش ببخشد، جادهٔ بهشت را چند کیلومتری برایش هموار و صاف کند، اما تأثیرش در زندگی او چیست؟ در وضع کارخانهٔ او؟ در روابط او با کارگر؟ در روابط او با مردم؟ در کیفیت ثروت‌اندوزی، در خرج ثروت، در جمع ثروت چه تأثیری می‌گذارد؟ این توحید با شرک تفاوت چندانی ندارد.

آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، توحیدیست بالاتر از حد یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام. پس چیست؟ توحید اسلامی الهامیست در زمینهٔ حکومت، در زمینهٔ روابط اجتماعی، در زمینهٔ سیر جامعه، در زمینهٔ هدف‌های جامعه، در زمینهٔ تکالیف مردم، در زمینهٔ مسئولیت‌هایی که انسان‌ها درمقابل خدا، درمقابل یکدیگر، درمقابل جامعه و درمقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است. توحید اسلامی همان اَلْفیست که بعدش ب می‌آید و پ می‌آید و چ می‌آید، تا ی می‌آید. این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که در تمام منطقهٔ وجود خودت شخصاً و جامعه‌ات عموماً، جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو و همهٔ انسان‌های دیگر، برای خداست، شما عاریت‌داران

۱. واحد پول خُرد، برابر با یک بیستم ریال که در عهد قاجار و اوایل پهلوی رایج بود.

و ودیعه‌دارانی بیش نیستید. چه کسی حاضر است موحد بشود حالا؟ شما ودیعه پول را دارید و بس، شما عاریه‌دارید. جناب‌عالی اگر پولی از طرف رفیقتان امانت دستتان باشد، چه کار می‌کنید؟ منتظرید ایشان حواله بدهد. آقا، ده تومان از این پول را بده به آن بچه، به آن پیرمرد، به آن بیگانه، به آن خویش، ده تومان از این پول را بپرداز فلان صندوق، ده تومانش را اصلاً بسوزان؛ منتظر دست‌خط صاحب پول هستید دیگر، غیر از این است؟ آیا برای خودتان حقی، مالکیتی در این پول امانت و ودیعه قائل هستید؟ «المالُ مالُ اللهِ جَعَلَهَا وَدَاعٍ عِنْدَ النَّاسِ»^۱ مال را خدا به ودیعه امانت دست انسان‌ها سپرده است. این لازمه توحید است.

اگر چنانچه قائل به توحید باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد دیگر، اصلاً معنی ندارد. آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه، جامعه توحیدی نیست. توحید می‌گوید که «كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ»^۲ همه فرزندان آدمند و آدم از خاک است. نزدیکی شما به خدا و رجحان شما به تقواست و بس؛ هرکسی بیشتر مراقب فرمان خدا باشد، او بالاتر است. و الا در یک جامعه‌ای که هزاران موجب برای تبعیض وجود دارد - می‌گویی آقا، فلانی این جور است؛ می‌گوید خب فلانی جزو اشراف است، او حساب دیگری دارد - در جامعه‌ای که اشراف و غیر اشراف دارد، در جامعه‌ای که بر خورداری‌های

۱. حدیث شماره ۳۷

۲. حدیث شماره ۲

مردم به شدت با یکدیگر متفاوت است و آن برخوردار، حق خود می‌داند. در جامعه‌ای که بندگان خدا همه در یک تراز نیستند و بعضی باز بنده بعضی دیگر هستند؛ در این جامعه توحید نیست. وقتی توحید به یک جامعه آمد، همه بندگان در یک تراز قرار می‌گیرند؛ یعنی چه؟ یعنی همه می‌شوند بنده خدا، که دیروز گفتم. (در این ورقه‌ای که مربوط به دیروز است، این جمله را نوشتیم.) موجودات جهان، انسان و دیگرها، بندگان مقهور^۱ اویند و در عبودیت او همگان شریک و هم‌ترازند. این را دیروز مشروحاً بیان کردیم که هیچ‌کس و هیچ‌چیز زیر عنوان فرزندی، همسری و همشانی از دایره عبودیت خدا بیرون نیست. در حوزه عبودیت دیگر معنی ندارد یک عده بنده، باز یک زنجیر به گردن یک عده دیگر ببندند، اصلاً معنی ندارد. بندگی خدا به معنای آزادی از بندگی غیر خداست، اصلاً با همدیگر نمی‌سازد این دوتا. معنی ندارد که کسی بنده خدا هم باشد، بنده غیر خدا هم باشد. بندگی خدا یعنی آزادی از عبودیت و بندگی هرچه غیر خدا و هرکس غیر خداست.

فرستاده سپاهیان اسلام^۲ آمد وارد کاخ پر قدرت ساسانی شد. یک عرب ژنده‌پوش، یک عربی که سرتاپایش را شما حساب کنید، شاید یک تومان ما نمی‌ارزد، وارد کاخ آن کسی شد که روزی که داشت فرار می‌کرد و سپاهیان سلحشور مسلمان دنبالش بودند، هزارتا کنیز آوازه‌خوان

۱. (قه‌ر) مغلوب، شکست خورده

۲. ربیع بن عامر

فقط همراهش داشت، غیر از چیزهای دیگر. مطرب‌ها و آوازه‌خوان‌هایش هزار نفر، این در حضر^۱ چه جووری‌ست، وقتی در سفر آن‌جور باشد، آن‌هم سفر فرار، سفری که دارد از ترس جان می‌گریزد. بدبخت! آوازه‌خوان کجا می‌بری؟ شمشیر با خودت ببر.

آدم می‌ترسد آنها هم تحت استعمار یهودی‌ها بودند! (خنده حضار) - این از خصوصیات سیاست‌های شوم پلید صهیونیستی‌ست که مردم را سرگرم کنند به همین دلیلی کردن‌ها و آوازخواندن‌ها و آوازشنیدن‌ها و به نام‌های گوناگون - این مرد ژنده‌پوش وارد بارگاه آن‌چنان قدرت عظیم سیاسی‌ای شد. شما فکر می‌کنید که ترسید؟ فکر می‌کنید مرعوب شد؟ فکر می‌کنید در اندیشه مجادله آمد؟ ابدأ. آخر درمقابل یک قدرتمند عظیم‌الشانی، وقتی یک آدم ناچیز کوچکی حاضر بشود، همه همتش این است، که بلکه بتواند خودش را یک‌ذره متصل کند به آن قدرت عظیم، یک‌خرده خودش را به او نزدیک کند؛ اگرچه با چرب‌زبانی، با تملق، با اظهار ترس، با اظهار عبودیت و بندگی. فکر می‌کنید این جووری شد؟ ابدأ. وقتی که رفت جلو تا درمقابل تخت رسید، گویا پایش را روی تخت یزدگرد هم گذاشت، برای اینکه دید کاغذ را یزدگرد نمی‌آید بگیرد از او. کاغذ آورده بود، پیغام آورده بود، دیگران آمدند بگیرند، گفت به شماها نمی‌دهم، به خودش باید بدهم. آن‌هم که از جایش بلند نمی‌شد بیاید از این عرب کاغذ بگیرد، مجبور شد این برود جلو. رفت، تا روی تختش

۱. (حضر) محل حضور، شهر، منزل

رفت، کاغذ را به او داد مثلاً. گفت شما برای چه آمدید؟ سه جمله گفته، سه جمله که این جملات بایستی با خطوط درخنده‌ای در لوحی نوشته بشود و بر سردر کاخ عظیم انسانیت کوبیده بشود تا همه بدانند شعار اسلام و ایده اسلام چیست. گفت چرا آمدی؟ گفت ما آمدیم «لِنُخْرِجَ النَّاسَ» البته در طی بیاناتی؛ این سه جمله‌اش مورد نظر ماست. «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ»، ما آمدیم تا انسان‌ها را از بردگی بندگان خلاص کنیم و به عبودیت خدای متعال بکشانیم.

بردگی بندگان چیست؟ بردگی بندگان این است که وقتی در یکی از لشکرکشی‌های ایران و روم، یکی از سلاطین گذشته ایران، قبل از ساسانی‌ها، از هخامنشی‌ها، وقتی دستور می‌دهد همه بیایند، آن پیرمرد می‌آید می‌گوید که آقا، من سه‌تا پسرم دارند می‌آیند، در میدان با شما همراهند، این یک پسرم را بگذارید پهلوی من بماند، چون من پیرم، از کار افتاده‌ام، اجازه بدهید این یکی بماند و با شما نیاید. در مجلس به او چیزی نمی‌گویند، او را از مجلس بیرون می‌رانند. بعد فردا وقتی که سپاهیان دارند حرکت می‌کنند با ستون چهار، اسب‌ها و سربازها پشت سر هم، دم دروازه که می‌رسند، آن سه‌تا برادر یکپهو می‌بینند برادر چهارمشان دو شقه شده، یک شقه این‌طرف دروازه، یک شقه آن‌طرف دروازه نصب شده، تا دیگر پیرمردها نگویند جوان‌های ما نیایند و برای قدرت داریوش نجنگند، خود را به آب و آتش زنند؛ این بردگی انسان است. وقتی انسان‌ها در یک جامعه‌ای حق نداشتند که آنچه را می‌خواهند، بخواهند

حتی، نمی‌گوییم بگویند؛ انسان‌ها در یک اجتماع حق نداشته باشند که طرفدار و طالب عدالت باشند، دشمن تبعیض باشند؛ انسان‌ها حق نداشته باشند برای خودشان آزادی را دوست بدارند و بخوانند، خفقان و اختناق را مثل وضع طبیعی بپذیرند و رویش صحّه بگذارند؛ وقتی در یک چنین جامعه‌ای انسان‌ها زندگی کردند، این بالاترین و زشت‌ترین و تلخ‌ترین انواع بردگی‌ست. این بدترین انواع بردگی‌ست، چرا؟ چون مزورانه^۱ است. آنهایی که می‌رفتند یک مشت انسان بی‌گناه را در فلان نقطه می‌گرفتند، سرها را می‌تراشیدند، در بلاد دیگر می‌فروختند؛ آنها یک کار علنی و واضحی انجام می‌دادند، اما این جور با انسان‌ها بازی کردن، این جور فکر و خواست و اراده و تصمیم را در انسان ندیده گرفتن، او را پامال کردن، این بود دیگر.

گفت آمده‌ایم تا شما را از عبادت بندگان خلاص کنیم؛ یعنی مردم را از عبادت تو، ای یزدگرد! دیگران را از عبادت استاندارانت، دهبانانت، سرداران، در گوشه و کنار خلاص کنیم، «مِن عِبَادَةِ الْعِبَادِ»؛ بعد کجا ببریمشان؟ بنده تو که نبودند، چه جوری باشند؟ بی‌بندوبار باشند؟ نه؛ بنده خدا باشند. بنده خدا بودن یعنی آزاد بودن، یعنی آقا بودن، یعنی به‌سوی کمال رفتن، یعنی از وسایل کمال، هر اندازه بخواهی استفاده کردن و بهره‌مند شدن؛ همین جور که در جامعه اسلامی این جوری بود. در جامعه اسلامی مردم بندگان خدا بودند، نه بندگان قدرت‌ها. حتی

۱. (زور) ریاکارانه، فریب‌کارانه

در آن وقتی که مسیر جامعه اسلامی انحراف پیدا کرده بود و صد درصد اسلام نبود هم، این جور بود. حتی در همان سال‌هایی که فتح ایران انجام می‌گرفت، اثر تربیت‌های نبوی و قرآنی در مردم بود. یک نفر حاکم سیاسی سر منبر می‌گوید، اگر من کج شدم مرا راست کنید، یک عرب بیابانی از پای منبر بلند می‌شود می‌گوید اگر راست نشدی و کج شدی، با این شمشیر تو را راست خواهیم کرد. آیا سربازها و شرطه‌ها به سرش ریختند؟ او را به عنوان اخلال در وضع، به زندان انداختند، از بین بردند، نابود کردند؟ ابداً. حرف درستی زده بود، حرف منطقی‌ای زده بود. آزادی به معنای مطلق‌العنانی نه، آزادی به معنای تبعیت از یک قانون صحیح انسانی، که در روح انسان، در آن نظم و در آن اجتماع، انسان بار هیچ‌کس را بر دوش نبرد، حتی بار حاکم را. اگر حاکم از طرف خدا حرف زد، به الهام خدا حرف زد، حاکم اسلامی‌ست، حرفش مورد قبول قرار می‌گیرد. اگر به الهام الهی سخن نگفت، حرف او هم مردود می‌شود.

«لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَ مِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». جمله دوم؛ گفت آمدیم تا مردمان را، بندگان خدا را، از حصار محدود و تنگ دنیا ببریم در فراخنای دنیا و آخرت؛ حصار محدود و تنگ دنیا! در یک جامعه‌ای که مردم با بینش درست زندگی نمی‌کنند، از هر طرف نگاه می‌کنند، نزد نگاهشان چیزی جز دنیا و بهره‌های دنیوی نیست، از هر طرفی نگاه می‌کنند مردم، جز لذایذ دنیوی و منیت‌های باب دنیا چیزی برایشان مطرح نیست، هرچه نگاه می‌کند، تلاش‌های کوچک

و ناچیز حیوانیِ خودش را می‌بیند و منافعِ کوچک و پست و حقیر و دفعی و آنی‌اش را. در جامعه‌ای که یزدگرد بر مردم حکومت می‌کرد، مردم چنین نبود که همه از یزدگرد راضی باشند، ناراضی هم زیاد بود؛ اما این ناراضی‌ها چون چشمشان نزدیک‌بین بود، چون افق دیدشان تنگ و کوچک بود، می‌دیدند که اگر اندک ناراضایی و ناراحتی از یزدگرد نشان بدهند، همین زندگی مختصر پست هم از آنان گرفته خواهد شد، همین دو لقمهٔ بیشتر خوردن، دو روز بیشتر غنودن،^۱ دوتا جفتک بیشتر توی کوچه و خیابان زدن، همین از او گرفته می‌شود؛ و چون برای این خیلی ارزش قائل بود، چون خیلی همین مختصر را دوست می‌داشت، حاضر نبود که برای آزادی، برای شرافت و اصالت و فضیلت انسانی اقدامی به عمل بیاورد. علتش چه بود؟ افق دیدش کوچک و تنگ و محدود بود، ضیق دنیا.

اما وقتی که انسان مسلمان شد، همه‌چیز برای او مقدمه است، وسیله است. برای چه؟ وسیلهٔ چه؟ وسیلهٔ رسیدن به جهانی پهناور - نمی‌گویم جهان بعد از مرگ - جهان فکر و بینش و دیدِ خود انسان که به وسعت خدا وسیع و گسترده است. همه‌چیز برای انسان وسیله هستند، برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول دنیا، آسایش دنیا، محبت‌های دنیا، برایش ارزش و اصالت ندارد. آن وقتی برایش ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا باشد، «فی سَبِيلِ اللَّهِ». اما اگر

۱. خوابیدن، آسودن

چنانچه این محبت، این مال، این مقام، این زندگی، این فرزند، این آبرو، این حیثیت، در راه خدا و در راه وظیفه نبود و قرار نگرفت، برایش هیچ قیمتی و ارزشی ندارد. دنیا و آخرت به هم دوخته است در طرز فکر اسلامی؛ و برای یک مسلمان، دنیا آخری ندارد. در نظر آن شخصی که بنده بندگان و برده موجودات ناقص است، دنیا محدود است؛ اما برای این، دنیا وسیع است. مرگ یک دریچه‌ای است که از این دریچه وقتی نگاه می‌کنی، آن طرف باغ‌ها و بوستان‌ها و دنیاها و گیتی‌ها و جهان‌هاست؛ لذا می‌بیند که فوقش این است که به این دریچه برسد، از این دریچه بگذرد، مهم نیست، مرگ برایش مسئله‌ای نیست.

اینها جلوه‌هایی و گوشه‌هایی از توحید است. البته درباره توحید خیلی منظم‌تر و تحت عنوان تیتیر معین‌تری بایستی صحبت کرد و صحبت خواهیم کرد ان‌شاءالله در روزهای آینده. امروز بنده فقط خواستم یک کلیاتی را در این باب گفته باشم. (آنچه که در صفحه اول نوشته شده و البته بنده دیگر تکرار نمی‌کنم، با خط خوشی‌ست و می‌توانند آقایان بخوانند) این درحقیقت یک بینش نویی را در زمینه توحید ارائه می‌دهد. یک بینش درستی را در زمینه توحید بیان می‌کند. البته جوانب و زوایای بیشتری هم هست که در این نیامده و در نوشته‌های روزهای بعد ان‌شاءالله امیدوارم که بتوانیم به ترتیب بدهیم. ولی به هرصورت آنچه که اینجا نوشته شده یک بُعدی از توحید است که درست آنچه را که در زمینه توحید مورد نظر است، مورد نظر ادیان و قرآن مخصوصاً، منعکس می‌کند و بیان می‌کند.

و اما آیاتی که در نظر گرفتیم. (البته امروز، خب، روز جمعه است و شما هم چندان کاری ندارید، بعد از آنی که من این آیات را اینجا خواندم، قاری عزیزمان، ظاهراً جناب آقای رضایی یا جناب آقای فاطمی، خود آقایان به هر حال بهتر می‌دانند؛ تلاوت امروز را متعهد هستند، می‌آیند آیات را می‌خوانند؛ هم این آیات را، هم آیات دیروز را، یعنی مخصوصاً آیه الکرسی را.) تکرار آیه الکرسی به عنوان یک شعار توحید خیلی جالب است. که احتمال می‌دهم علت اینکه این همه تأکید شده که آیه الکرسی تکراراً خوانده بشود در مواردی، برای این است که این شعار توحید دائماً در ذهن انسان زنده و پایدار باشد، حی و قیوم باشد این خاطره در ذهن انسان. این آیاتی که امروز اینجا نوشته شده از سوره بقره است. شرح یک منظره‌ایست در قیامت، که البته به مسئله توحید ارتباط تام و تمامی پیدا می‌کند؛ در ضمن تلاوت آیه کاملاً روشن می‌شود. سوره بقره آیه ۱۶۵ و ۱۶۶.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾ از جمله مردم کسانی هستند که به غیر خدا هم‌آوردان و رقیبانی را انتخاب می‌کنند؛ یعنی برای خدا شریک از جنس بشر یا از غیر جنس بشر انتخاب می‌کنند. ﴿يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ آنها را مانند مهر و محبتی که باید به خدا داشت، دوست می‌دارند. همین‌جا یک پرانتزی باز می‌کند آیه، چون دربارهٔ محبت صحبت نمی‌کرد، اما چون صحبت محبت اینها نسبت به خدا شد، یک پرانتزی گانه^۱ باز

می‌کند، مثل جمله معترضه‌ای، می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ اما آن کسانی که ایمان آوردند، مؤمنان راستین و واقعی، اینها مهر و محبتشان به خدا بسی شدیدتر است از همه این جلوه‌های ظاهری، از همه قطب‌هایی که دل انسان را مثل کهربا به سوی خود جذب می‌کنند، از همه خدایان دروغین، از خدای نفس و شهوت؛ که خودت بگیر برو تا آن خداهایی که در صدر و بالای اجتماعات جا گرفته‌اند و جا می‌گیرند و جای داده می‌شوند، از همه اینها خدا برای مؤمن محبوب‌تر است.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ ناگهان منتقل می‌کند بیان را به صحنه‌ای از قیامت. آن لحظه‌ای را بیان می‌کند که خلائق جمع شده‌اند، محشور شده‌اند در قیامت، کفار و بدکاران و بندگان غیر خدا و بندگان خدا و همه پدیده‌های موجود قیامت، آنچه که برای ما بیان شده یا بیان نشده، همه جمع است. وسایل عذاب خدا و وسایل رحمت و لطف خدا هم هست، البته در کیفیت این وسایل، بنده و شما هنوز نمی‌توانیم درست درک و تصور کنیم، در این دنیا درست نمی‌شود فهمید که آنجا چه خبر است. به‌طور کلی همین قدر می‌دانیم، امکاناتی که برای شکنجه، برای عذاب، برای بدبختی، در آنجا قرار است پیش‌بینی بشود، همه حاضر و آماده شده. بندگان خوب خدا و بندگان بد خدا هستند، بعد ستمگران و ظالمان ناگهان می‌بینند که تمام قدرت در قیامت از آن خداست. خیلی چیز عجیبی است. الآن در این دنیا نگاه کنید، هرکسی یک قدرتی دارد، هرکسی یک کاری می‌کند. بالانشین‌ها

قدرتشان بیشتر است، اما پایین‌نشین‌ها هم بالاخره قدرت دارند. هرکسی به قدرت خودش می‌نازد، هرکسی یک اندازه و مایه‌ای از توان و نیرو در او هست، کاری از او بر می‌آید آخر، مخصوصاً آن ستمگر، آن ظالم، که کارش بالاتر است، قدرتش هم بیشتر است. آن ظالمی هم که عبادت ظالم را کرد - که این‌هم ظالم است، این‌هم ستمگر است - این‌هم از یک قدرتی به خیال خود بهره‌مند است؛ چون ارتباط پیدا کرده با یک قدرت بالاتر، مثل روباهی که دُم خودش را به دُم شتر بسته،^۱ در دنیا این‌جوری است. اما در قیامت وقتی که اجتماع می‌کنند، هرچه که نگاه می‌کنند، هرکسی به خود که مراجعه می‌کند، می‌بیند هیچ قدرتی، هیچ توانی، هیچ عرضه‌ای در او نیست، قدرت یکسره دست خداست، **﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾**^۲. این منظره را در نظر می‌گیرد، ستمگرِ ظالم می‌گوید، چه ستمگری که ستم می‌کرد به دیگران، چه ستمگری که به خودش ستم می‌کرد و خودش را بنده آن ستمگر اولی قرار داده بود، وقتی نگاه کنند، ببینند عجب! اینجا همه آن حرف‌ها و ادعاها و باد و بُروت‌ها^۳ و کاخ‌ها و زندگی‌ها، همه هیچ و پوچ است، هیچ کاری از دست کسی برنمی‌آید.

آن وقت آنجا منظره، منظره عجیبی‌ست. دو گروه را در نظر بگیرید، یک

۱. کنایه از وابستگی به بزرگان بی‌خاصیت.

۲. سوره مبارکه مؤمن / آیه ۱۶

۳. عجب و تکبر و غرور

گروه، گروه دیگر را عبادت کردند؛ یعنی اطاعت، اطاعت بی‌قید و شرط، این دو گروه، روز قیامت روبه‌روی هم قرار می‌گیرند، باهم جنگ و منازعه و مخاصمه دارند. **﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرَوْنَ الْعَذَابَ﴾** اگر می‌دیدند آنان که ستم کرده‌اند - در پرانتز ما توضیح دادیم، این ستم را معین کردیم با سرسپردگی به غیر خدا. پیروی کردیم در این توضیح از بعضی از مفسرین قدیمی شیعه - اگر می‌دیدند آنان که با سرسپردگی به غیر خدا ستم کرده‌اند، آن‌گاه که مشاهده می‌کنند عذاب را، چه می‌دیدند؟ **﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾** اینکه نیرو و قدرت یکسره از آن خداست. **﴿وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾** و اینکه عقاب خدا سخت و سهمگین است. اگر می‌دیدند، چه می‌شد؟ جوابش مقدر است. در پرانتز به فارسی جوابش را ما ذکر کردیم؛ بی‌گمان از رفتار خود پشیمان می‌شدند. پشیمان می‌شدند که در دنیا چه خرگیری‌ای^۱ می‌کردند، می‌رفتند بنده و برده ستمگرانی می‌شدند که حالا این قدر در قیامت بی‌عرضه‌اند، این قدر از دستشان کار بر نمی‌آید. اگر با چشم عبرت می‌نگریستند، می‌دیدند در دنیا هم به همان اندازه بی‌عرضه‌اند. **﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ﴾** آن زمان که پیشوایان و سران، بیزاری جویند از پیروان و تابعان، **﴿وَرَأَوْا الْعَذَابَ﴾** و عذاب خدا را بنگرند؛ آن وقت دیگر یزدگرد مثلاً می‌گوید، بار اله! پروردگارا! اینهایی که می‌دیدید در زمان من، من را عبودیت می‌کردند، من بیزار از اینها هستم، نه خیال کنی که من علاقه‌ای به آنها دارم که اینها من را

شریک تو قرار می‌دادند، غلط می‌کردند شریک تو قرار می‌دادند، من از اینها بیزارم. حالا ببینید چقدر رعیت آن روز یزدگرد دلشان می‌سوزد، که ما دنیا و آخرتمان را به این نامرد دادیم، این حالا در قیامت از ما بیزاری می‌جوید. حالا این آیه قرآن چه می‌گوید؟

﴿إذ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ﴾ آن‌گاه که پیشوایان و سران بیزاری جویند از پیروان و تابعان و عذاب خدا را بنگرند، ﴿وَنَقَطَعتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ و رابطه‌ها و پیوندها میان آنان قطع شود، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾ و تابعان و دنباله‌روان گویند ﴿لَوَآءَتْ لَنَا كِرَّةٌ فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمُ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا﴾ ای کاش ما را بازگشتی بود به دنیا تا از آنان بیزاری می‌جستیم، چنانچه آنان از ما بیزاری جستند، یعنی امروز، روز قیامت. ﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾ بدین‌گونه خداوند کارهای آنان را به‌صورت مایه حسرتی به آنان می‌نماید، ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ و آنان هرگز از آتش برون‌آیندگان نیستند.

اینجا مطلبی که در این آیه مورد نظر بود، این بود که آن کسانی که آنجا دارند چوب می‌خورند، چوب عبودیت غیر خدا را می‌خورند، چوب این را می‌خورند که بنده و برده غیر خدا شدند؛ یعنی چیزی غیر توحید و ضد توحید، درحالی که قرآن تعبیرش ﴿اتَّبَعُوا﴾ است، دنباله‌روان، پیروان.

توحید در ایدئولوژی اسلام

توحید قرآن، تنها انگرشی بی تفاوت و غیر مسئول نیست. شناختی متعهد، ریشی فعال و سازنده است، طرز فکری است که در بنای جامعه و اداره‌ی آن، و ترمیم خط سیر آن (استراتژی)، و تعیین هدف آن و تأمین عناصر حفظ و ادامه‌ی آن، دارای تأثیر اساسی و تعیین کننده است و اصطلاحاً: توحید از ارکان «ایدئولوژی» اسلام نیز هست.

و ایستگی جهان و انسان به قدرت برتر (یعنی خدا) مستلزم آن است که جهان به قصدی و برای هدفی آفریده شده باشد، و ضمناً متضمن این مسئولیت، که: انسان با داشتن خرد و نیروی اراده، مکلف است در راهی که به سمت هدف و دارای جهت درست است گام بردارد و تأثیر بر این هدف و جهت را شناسد. آفریندگاری و سیطرگی تکوینی خدا، مستلزم آن است که زمام و قانونگذاری و تشریح نیز در جنبه اقتدار و اختیار و باشد، و همگان (همه‌ی موجودات دارای شعور که میتوان برای آنان قانون وضع کرد) ملزم به تبعیت از قانون خدا باشند (الوهِیة انحصاری).

دانش بی‌ایمان خدا، مستلزم آن است که صلاحیت تنظیم مقررات تشریحی که ناگزیر تابع نیازها و مصالح انسانهاست) در انحصار او باشد.

عبودیت برابر همه‌ی موجودات در برابر خدا، مستلزم آن است که هیچیک از بندگان خدای تعالی حکم و فرمانروائی بر بندگان دیگر نداشته باشد (نفی طاغوت) و مامدا رومید و ممد بر امور زندگی انسانها فقط کسی باشد که خدا خرد بچکومت برگزیده است (یا شخصی مانند امامان معصوم و پیام‌السلام و ملائکه، مانند حاکم اسلامی در زمان غیبت امام معصوم) (ربوبیت انحصاری).

تدبر آیات زیر گوشه‌هایی از نظر فکری اسلام را در مورد توحید و مسائل فروعی و تبعی آن، روشن میسازد
وَمِنَ الْمُنَاسِ مَنْ يَخُذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا - گروهی از مردم بجز خدا به رقیبان و هارودانی (از جنس بشر یا جزان)
روی میآورند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ - و مؤمنان راستین در دوستی خدا شدیدترند

مشاهده میکنند

وَلَوْ رِزْقًا مِّنْ ظُلُمَاتٍ لَّوَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْإِنْتَابِ - آرزو میدهند آنان که (با سر سپردگی بفریض خدا) سهم کرده اند آنگاه که عذاب را
أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا - اینکه قدرت بیکره از آن خدا است.

وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ - و اینکه عذاب خدا سخت و سهمگین است (بیکمان از رفتار خود پشیمان می شدند)

إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - (از پیروان و تابعان) - آنگاه که پیشوایان و سران، بی‌اری گویند
مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - از پیروان و تابان

وَرَأَوْا الْعَذَابَ - و عذاب خدا را بینگرند

وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابَ - و رابطه‌ها را سپیند هامیان آنان، قطع شود

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - و تابان و دنباله‌روان گویند:

وچستند

لَوْ أَنَّ لَنَا كُوْنُوتٌ مِّمَّكَ يَا كَذِبٌ مُّبِينٌ - کاش ما را از کشتی بود دنیا - ما از آنان بی‌اری می‌چشم چنانکه آنان از او بی‌اری
لَدَائِكَ رَبِّهِمْ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ - بدینگونه خداوند نگاهای آنان را مایمی حسرتی بانان می‌نمایاند.
وَمَا هُمْ بِخَائِرِينَ مِنَ السَّارِ - و آنان هرگز از آتش بیرون نخواهند آمد -

(سوره یوسف: آیات ۱۶۵-۱۶۷)

بهار سه ریال

